



مقالات و بررسیها

نشریه گروه تحقیقاتی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

دفتر پنجم و ششم

بهار و تابستان ۱۳۵۰

دانشگاه جدید شاپور

در قرنهای نخستین اسلامی

در مقاله‌ای که بمناسبت تشکیل نخستین کنگرهٔ ایران‌شناسان از نویسندهٔ این سطور انتشار یافت^۱ این مطلب عنوان شده بود که آثار فرهنگی ایران در حملهٔ اعراب چنانکه معروف است یکباره از میان نرفت؛ بلکه بسیاری از آثار تحول یافت و از صورت ایرانی به کسوت عربی درآمد و بتدریج در فرهنگ و تمدن عربی و اسلامی تحلیل رفت و یکی از عوامل اصلی تحول آن گردید، و علت عمدهٔ بی‌خبری یا کم‌خبری ما هم

- ۱- این مقاله که عنوان آن «یکی از منابع مهم تحقیق دربارهٔ ادبیات ایران در دورهٔ ساسانی» است تاکنون در این نشریه‌ها به چاپ رسیده :
نشریه ایران‌شناسی از انتشارات دبیرخانهٔ مرکزی اتحادیهٔ جهانی ایران‌شناسان، شمارهٔ اول، تهران ۱۳۴۶.
مجلهٔ الدراسات الادبیه، نشریهٔ کرسی فارسی دانشگاه لبنان، سال هشتم شماره ۳۰۲، بیروت ۱۹۶۷.
مجلهٔ کاوه چاپ مونیخ آلمان، شماره ۳۱، مهر ۱۳۴۹، سپتامبر ۱۹۷۰.

از آثار علمی و ادبی آن دوره همین امر است. در آنجا گفتیم که یکی از منابع مهم تحقیق دربارهٔ ادب و فرهنگ ایران در دورهٔ ساسانی، ادبیات و فرهنگ عربی در قرنهای نخستین اسلامی و به خصوص در دورهٔ عباسی است که از راه تحقیق و تتبع در آن میتوان به اموری پی برد که برای ترسیم چهرهٔ علمی و ادبی دورهٔ ساسانی بسی ارزنده و گرانبها است. و گفتیم که تحقیق در برخی از مؤسسات یا سازمانهایی هم که برای نخستین بار در دورهٔ عباسیان بوجود آمده و قبل از آن در عالم عرب سابقه نداشته نیز ممکن است در این زمینه یعنی پی جوئی آثار فرهنگی دورهٔ ساسانی نتایج ارزنده‌ای داشته باشد، مانند اهمیتی که مثلا تحقیق دربارهٔ بیمارستانهایی که در زمان هارون الرشید و جانشینان وی در بغداد تأسیس گردید برای کسب اطلاعات دقیقتر و وسیعتری دربارهٔ مدرسه و بیمارستان جندی‌شاپور در دورهٔ ساسانیان و در قرنهای نخستین اسلامی دارد.

اینک در این مقال می‌خواهیم آنچه را در آنجا دربارهٔ جندی‌شاپور به اجمال و سر بسته ذکر کردیم قدری گشاده‌تر بیان کنیم و به بینیم که بیمارستانهای بغداد و بطور کلی رشتهٔ طب و علوم عقلی در اسلام چه پیوستگی با دانشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور داشته‌اند، و چگونه می‌توان از راه تحقیق و تتبع در اینها به کیفیت و خصوصیت آن دانشگاه پی برد. و برای این کار ناچار باید قبلا مطالبی و لو اجمالی دربارهٔ تاریخچهٔ این دانشگاه و بیمارستان ذکر شود.

جندی‌شاپور شهری بوده در شمال غربی خوزستان که محل آن را بین شوشتر و خرابه‌های شوش نشان داده‌اند، و با محلی که در حال حاضر شاه‌آباد خوانده میشود تطبیق کرده‌اند.^۲ این شهر با اینکه مدتی پایتخت بعضی از شاهان ساسانی بوده و در برخی از حوادث تاریخی هم نام آن

برده شده ولی شهرت خود را در تاریخ از دارالعلم و بیمارستانی کسب کرده که در طی چندین قرن یکی از بزرگترین مراکز علمی و طبیبی و بلکه در بعضی دوره‌ها بزرگترین مرکز علمی و فکری عصر خود بوده است. سارتن در کتاب نفیس خود «مقدمه‌ای بر تاریخ علم» و همچنین چندتن از محققان دیگر این مؤسسه علمی و درمانی را بنام دانشگاه خوانده‌اند.^۳ و چون اگر بنا باشد این اصطلاح که ظاهراً جدید می‌نماید به مؤسسه‌ای از دنیای قدیم نیز اطلاق شود شایسته‌ترین مؤسسه‌ای که از لحاظ روح علمی و دانشگاهی خود درخور چنین نامی خواهد بود همین مدرسه و بیمارستان جندیشاپور است، از این جهت ماهم همین عنوان را برای آن برگزیدیم.

قدیمترین دوره‌ای که از این شهر نامی می‌یابیم دوره شاپور اول پادشاه ساسانی است که وی اسیران جنگی روم را در این شهر سکونت داد و موجب آبادی و عمران آن گردید. نوشته‌اند که در ایران رسم بر این نبوده که اسیران جنگی را برده و بنده سازند و آنها را چنانکه معمول عصر بوده در معرض بیع و شری در آورند بلکه آنها را در محلی مستقر می‌ساختند و به کار روزنگی و عمران و آبادی و امید داشتند، چنانکه داریوش بزرگ اسیران از تری را برای همین منظور در خوزستان، و ارود پادشاه اشکانی اسیران رومی را در حوالی مرو سکونت دادند. در نامه تنسره از جمله اقدامات خوب اردشیر این شمرده شده است که:

«سبایارا نگذاشتند که نام بندگی نهند و به رقیبت دعوی کنند

شهرها را بدیشان عمارت فرمودندی».^۴

در زمان ساسانیان شهر انطاکیه آبادترین و نسامی‌ترین شهر روم بود، شاپور چون بر رویان ظفریافت اسیران رومی را در محلی سکونت

۳- Sarton, Introduction to the history of Science, 432

۴- نامه تنسر، چاپ مینوی، تهران ۱۳۱۱، صفحه ۴۱.

داد که به «وندیوشاپور» (= وه - اندیو - شاپور) معروف گردید که به قول حمزه اصفهانی یعنی شهر بهتر از انطاکیه شاپور. انطاکیه نام عربی شده شهر معروف روم است که در دنیای قدیم به بزرگی و زیبایی معروف بوده، نام اصلی انطاکیه اندیو یا انتیوس بوده چنانکه امروز هم در زبان فرانسه آنرا انتیوش Antioche میخوانند. نام وندیوشاپور بعدها به گندیوشاپور و سپس در عربی به جندیشاپور تغییر یافت. ۵. خسرو انوشروان هم شهری بهتر از انطاکیه ساخت و آنرا هم وندیوشاپور نام نهاد که در عربی «جندیوشاپور» شده و بگفته یاقوت یکی از شهرهای هفتگانه تیسفون پایتخت ساسانی بوده که آنرا شهر رومی مدائن و به عربی رومیة المدائن هم میخوانده‌اند. ۶.

در دوره‌های نخستین سلطنت ساسانیان جندیشاپور مدتی پایتخت دولت ساسانی بود و بر آبادی و اعتبار آن افزوده گشت. در همین تاریخ بود که مانی بنیان گذاردین جدید را در آنجا به قتل رسانیدند، و چنانکه نوشته‌اند پوست او را از گاه انباشته بر یکی از دروازه‌های شهر آویختند که از آن تاریخ به بعد آن دروازه به دروازه مانی معروف گردید و تا دوران اسلامی هم همچنان بدین نام خوانده می‌شد.

از گفته قفطی چنین برمی آید که جندیشاپور از همان دوره شاپور اول مرکز پزشکی شده که به تدریس طب می پرداخته‌اند. ۷. سارتن احتمال می‌دهد که بنیاد مدرسه طب جندیشاپور پیش از قرن پنجم و بلکه پیش از قرن چهارم میلادی گذاشته شده باشد. و در هر صورت در زمان شاپور دوم مدرسه طب جندیشاپور وجود داشته است. نوشته‌اند که

۵- حمزه اصفهانی، بنقل یاقوت از او در معجم البلدان، ذیل کلمه «جندیشاپور»،

و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۳۰

۶- معجم البلدان، ذیل کلمه «جندیوشاپور»

۷- تاریخ الحکماء، ص ۱۳۳-۱۳۲.

وی نبود و سیوس پزشک خود را در این شهر اقامت داده و ریاست این مدرسه هم به عهده وی بوده است.^۸

بارونق‌ترین دوره جندی‌شاپور بدون شك عصر خسروانوشروان (۵۷۹-۵۳۱) بوده . عصر خسروانوشروان را که پادشاهی دانش‌دوست بوده عصر نهضت فرهنگی ایران شمرده‌اند ، در این عصر گذشته از آنچه در زبان پهلوی وجود داشت کتابهای بسیاری هم از دانش ملت‌های دیگر و از آنجمله یونان و هند به پهلوی ترجمه گردید، و خسرو در این کار اهتمام فراوانی نشان می‌داد . برزویه طبیب را او برای آوردن کتابهای طبی و شاید هم مطالعه در طب هندی و آوردن عده‌ای از پزشکان هندی بایمانی به هندوستان فرستاد . برزویه لقب «ایران درستبد» داشت که سرپرستی امور پزشکی کشور با او بوده . ابن مقفع این عنوان را عبری «رأس اطباء فارس» یعنی رئیس پزشکان ایران ترجمه کرده^۹ سرپرستی دانشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور هم با «ایران درستبد» بوده .

ظاهر آ ترتیب و تنظیم مراتب پزشکان و وظائف این طبقه به طوریکه در بعضی از آثار اسلامی منعکس شده از همین عصرانوشروان سرچشمه می‌گیرد. در تاریخ الحکماء شرح مجلسی ذکر شده که بفرمان شاه از پزشکان جندی‌شاپور برای بحث و مناظره در باب مسائل پزشکی تشکیل گردیده . از گفته قفطی^{۱۰} چنین برمی‌آید که این مسائل و گفتگو‌هایی که درباره آنها به عمل آمده ضبط و نگه‌داری می‌شده و به دوره‌های بعد از اسلام نیز رسیده است. وی می‌نویسد : در این مجالس مسائلی مورد مذاکره دانشمندان قرار گرفت که از دقت و تأمل در آنها می‌توان بخوبی

۸- Brown, Arabian Medicine, 20

۹- آغاز باب برزویه طبیب در متن عربی کلیله و دمنه دیده شود .

۱۰- تاریخ الحکما ، ص ۱۳۲-۱۳۳ .

به فضل و دانش ایشان پی برد» این مجلس که در تاریخ الحکما ذکر آن شده زیر نظر جبرئیل که سمت «ایران درستبد» داشته انجام یافته است. از اینکه در هنگام انعقاد این مجلس کسی که لقب «ایران درستبد» داشته جبرئیل بوده نه برزویه باید گفت که این مجلس یاپیش از آنکه برزویه به این مقام رسد تشکیل شده و یاپس از او.

اعراب جنیدشاپور را در سال هفدهم یانوزدهم هجری گشودند. جنیدشاپور هم مانند دیگر شهرهای خوزستان در قلمرو فرمانروائی هرمزان سردار ساسانی که او را شاه اهوازمی خواندند قرار داشت. هرمزان نخست در قادسیه در جنگ بزرگ ایرانیان و اعراب با آنها روبرو شد ولی پس از شکست قادسیه او با سپاهیان خود به خوزستان مقرر فرمانروائی خود بازگشت و در آنجا به جنگ با اعراب که در این زمان از جنوب عراق تادشت میشان پیش آمده بودند پرداخت. پس از مدتی کشمکش سرانجام صلحی بین او و اعراب واقع شد که طبق آن بنا شد اهواز و مهر جان نقد همچنان در دست او باقی بماند. ولی این صلح دیری نپایید و هرمزان را از تعرض تازیان مصون نداشت و دوباره کار آنها به جنگ کشید. اعراب که خود را ناتوان یافتند از عمر کمک خواستند و اولشکر انبوهی به جنگ هرمزان گسیل داشت، هرمزان از اهواز به رامهرمز رفت و بار دیگر صلحی میان او و اعراب واقع گردید که آنهم دوامی نیافت و برای بار سوم جنگی سخت بین آنها در گرفت. هرمزان رامهرمز را هم ترك گفت و به شوشتر رفت ولی اعراب این بار او را در شوشتر محاصره کردند و به سبب پایداری سختی که هرمزان میکرد محاصره کنندگان نتوانستند به آسانی آن شهر را بگشایند و مدتی با کمک ابوموسی اشعری که عمر او را بالشکری بیاری ایشان فرستاده بود به محاصره شهر ادامه دادند، تا سرانجام از راهی نهانی بدرون شهر

راه یافتند و هرمان را به اسارت گرفتند و او را به مدینه نزد عمر گسیل داشتند.^{۱۱}

پس از آنکه شوستر هم بدینسان به دست اعراب افتاد و هرمان نیز اسیر گشت، مردم جندی‌شاپور که در خود تاب مقاومت ندیدند به این شرط تسلیم شدند که اعراب به جان و مال و شهر آنها آسیبی نرسانند و در عوض آنها هم اسلحه و جنگ افزارهای خود را به ایشان تسلیم نمایند. و بدین ترتیب شهر جندی‌شاپور از قتل و تاراج در امان ماند، و به مدرسه و بیمارستان آنجا نیز گزندی نرسید. و شاید این تنها مؤسسه علمی از دوره ساسانی باشد که از تذبذب حوادث سالم ماند و تاحدی دست نخورده به مسلمانان رسید.^{۱۲} ازین پس این مؤسسه علمی و درمانی که از حمایت و کمک پادشاهان ایران محروم مانده بود می‌بایستی به تنهایی و فقط با کوشش پزشکان و استادان و کارکنان خود به کار خویش ادامه دهد و رسالت انسانی خود را ادا نماید و چنین هم شد، زیرا چه در دوران جنگها و فتوحات اسلامی و چه پس از آنکه خلافت امویان در شام مستقر گردید از طرف خلفا و دستگاه آنان هیچگونه توجه و عنایتی به این مدرسه و بیمارستان نشد. ظاهراً در دوره خلافت عباسیان هم که مرکز آن بغداد و در نزدیکی جندی‌شاپور بود باز خلفای عباسی جز در هنگام احتیاج یادی از این مدرسه و بیمارستان آن نمی‌کردند. در تواریخ اسلامی خبری راجع به کمک آنان باین مدرسه و باعلاقه آنان به پیشرفت و توسعه آن نمی‌یابیم، ولی به هر حال جندی‌شاپور توانست در دوران آشفتگی و بی‌توجهی نیز همچنان برپای خود بایستد و مشعل دانش را فروزان نگه دارد تا

۱۱- فتوح البلدان، ص ۴۵۸-۴۵۷ و ۳۸۱-۳۸۰؛ الاخبار الطوال

ص ۱۲۹-۱۳۳.

۱۲- مدائنی درباره فتح جندی‌شاپور کتاب خاصی به نام «خبر جندی‌شاپور»

تألیف کرده بود. الفهرست، ص ۱۰۳.

وقتی که جامعه نو بنیاد سروسامانی گرفت، و دوران استقرار و آرامش رسید از پرتو آن مشعلهای دیگری در جهان اسلام و عرب روشن گردد.

نخستین باری که پزشکان جندیشاپور به مرکز خلافت راه یافتند در زمان ابو جعفر منصور خلیفه عباسی بود^{۱۳}. منصور پس از بنای بغداد و استقرار در آن دچار بیماری گردید و برای معالجه خلیفه از جندیشاپور طبیب خواستند و جورجیس بن بخت یشوع را که معروفترین پزشکان آنجا بود بیغداد خواندند. از این تاریخ خلفا پیوسته در دستگاه خود پزشک یا پزشکانی از جندیشاپور داشتند، ولی این نیازمندی هم بساعت نشد که نسبت به این مدرسه و بیمارستان توجه و مساعدتی نمایند، و کار بیمارستان را همچنان خود جندیشاپوریان اداره می کردند بطوری که وقتی هارون الرشید اراده کرد تا در بغداد بیمارستانی تأسیس نماید و این کار را از طبیب خود بخت یشوع که وی نیز از پزشکان جندیشاپور بود خواست و بخت یشوع دهشتک رئیس بیمارستان جندیشاپور را به بغداد فراخواند تا این کار را به عهده او واگذارد دهشتک گفت سلطان را بر من وظیفه و مقرری نیست و بیمارستان جندیشاپور رامن و برادرزاده ام برای خدمت به خلق و رضای خداوند اداره می کنیم و به این دلیل خود را موظف به قبول این تکلیف ندیدم و به جندیشاپور برگشت و یکی از شاگردان خود را برای این کار به بغداد فرستاد^{۱۴}.

۱۳- بسیار محتمل است که ماسرجویه طبیب یهودی عمر بن عبدالعزیز که طبق گفته ابن جلیجل، بنقل قطعی از او، کتاب اهرن القس بن اعین را در زمان مروان به عربی ترجمه کرده بود و عمر بن عبدالعزیز آن را بعد از چهل روز تردید و استخاره اجازه انتشار داد نیز از تحصیل کرده های جندیشاپور بوده زیرا او اهل بصره بود و در آن روزگار برای آموختن طب در این منطقه مرکزی جز جندیشاپور نبوده است. رجوع شود به شرح حال او در تاریخ الحکماء.

۱۴- تاریخ الحکماء، ص ۳۳۸.

مدرسه و بیمارستان جندی‌شاپور تا یکی دو قرن پس از این تاریخ هم وجود داشته، آخرین کسی که بنام رئیس بیمارستان جندی‌شاپور نامش در تواریخ برده شده شاپور بن سهل است که در سال ۲۵۵ هجری وفات یافته است. درست نمیدانیم که این مرکز علمی و درمانی که قرن‌ها دایر و پابرجا بود در چه زمانی از کار افتاد و شهر جندی‌شاپور هم که قرن‌ها شهری آباد و پرجمعیت و در دوره ساسانیان مرکز کشت نیشکر و از این لحاظ هم بسیار معروف بود در چه تاریخ و به چه علت روی به ویرانی نهاد ولی معلوم است که این ویرانی مدتها قبل از سال ۶۲۰ هجری که سال پایان تألیف معجم البلدان است روی داده بوده زیرا در زمان یاقوت از آثار معروف آن جز ویرانه‌هایی چند که یادگارهای درخشان گذشته را در دل خود جای داده بودند اثری باقی نمانده بود.^{۱۵}

آخرین واقعه مهم تاریخی که باعث گردید نام جندی‌شاپور در تواریخ اسلامی ذکر شود این بود که یعقوب لیث صفاری پس از فتح خراسان و سیستان و فارس هنگامی که برای فتح خوزستان و عراق به این ناحیه لشکر کشید جندی‌شاپور را مرکز خود ساخت (طبری ۳۴/۸ حوادث سال ۲۶۳) و از آنجا بنای تعرض را به‌عمل خلیفه گذاشت. و این در سالهای بین ۲۶۲ تا ۲۶۵ هجری بود. (یعقوب لیث در ۲۶۵ در اهواز درگذشت و برادرش عمرو جانشین او شد، طبری ۴۴/۸).

دارالعلم جندی‌شاپور را در تاریخ علم عموماً و در تاریخ تمدن و فرهنگ ایران و اسلام خصوصاً اهمیتی بسیار است. این اهمیت تنها بدان جهت نیست که این مؤسسه علمی و درمانی چند صد سال دوام یافته و به خدمت انسانی خود ادامه داده، بلکه بیشتر بسبب خصوصیتی است که آن را در تمام دوره‌های تاریخی چه در دوره ساسانی و چه در عصر اسلام

شاخص، و در جهان دانش منشاء خدماتی بزرگ ساخته است.

بزرگترین مزیت این دارالعلم این بود که مؤسسه‌ای علمی و جهانی بود و در عصریکه روابط ملتها بیشتر بر اساس تعصبات دینی و نژادی و ملی قرار داشت درهای آن بر روی دانشمندان و طالبان علم از هر دین و مذهب و نژاد و ملیتی باز بود و پزشکان زردشتی و مسیحی و یهود و هندی و شاید هم مذاهب دیگر در کنار هم بتدریس کتابهای خود می پرداختند و اختلاف عقیده و مذهب و مشرب در کار آنجا چندان اثر نداشت. وقتی در سال ۴۸۹ میلادی مسیحیان نسطوری که از اسرارانده شده بودند به جندی شاپور آمدند آنها را با گرمی پذیرفت و هنگامی هم که در سال ۵۲۹ در اثر تعطیل مدرسه پیروان فلسفه آتن، و تعدیاتی که به حکما کردند هفت تن از فیلسوفان آن مدرسه که در نتیجه عقیده فلسفی خود مجبور به ترك دیار خود شده بودند به ایران آمدند و چندی در جندی شاپور بسر بردند خود را در آنجا بیگانه نیافتند.^{۱۶} در این دارالعلم که مشتمل بر مدرسه پزشکی و بیمارستان و مرکزی برای تعلیم نجوم و ریاضی و یک رصدخانه بود دانشمندان و طالبان علم مذاهب و ملتهای مختلف در کنار هم به کار می پرداختند و حتی دو تن از پزشکان عرب راهم که همزمان پیغمبر اکرم بوده اند یعنی حارث بن کلدۀ ثقفی^{۱۷} و نصر بن الحارث را از شاگردان جندی شاپور نوشته اند. در جندی شاپور طب یونانی با آنچه مسیحیان سریانی بدان افزوده بودند با طب ایرانی و هندی تدریس می شد. برزویه طبیب را چنانکه گفتیم خسرو انوشروان برای آوردن کتب طبی و شاید هم نجومی به هندوستان اعزام داشته بود،

۱۶- نام این هفت تن را چنین نوشته اند: داماسیوس (Damascios) از مردم سوریه. سیمپلیسیوس (Simplicios) از مردم سیلیسی. اولامیوس (Aulamios) از مردم فریگی. پرسیانوس (Priscianos) از مردم لیدی. هرمیاس (Hermias) و دیوژن (Diogène) از مردم فینیقی. ایزیدور (Ysidore) از شهر غزه.

۱۷- رجوع شود به شرح حال او در تاریخ حکماء.

ودر همان دوره هم بعضی از کتب طبی و نجومی هندی بزبان پهلوی ترجمه گردید، و در همین دارالعلم بود که دانشمندان ایرانی و سریانی و یونانی با دانشمندان هندی برخورد نمودند و از دانش یکدیگر بهره‌مند گردیدند، و به همین سبب بود که پیشرفت علم در جندی‌شاپور از مدارس آسیای صغیر و سایر مراکزی که در آنجا تعلیمات علمی با تعلیمات دینی آمیخته و حدود تعلیمات آنها محدود به همان حدود جغرافیائی بود بمراتب بیشتر و بهتر بود.^{۱۸} و مزیت دیگر دارالعلم جندی‌شاپور که در تمام دوره‌ها آنرا حفظ نمود این بود که علم طب در آنجا تنها به صورت نظری تدریس نمی‌شد بلکه در بیمارستان بزرگی هم که ضمیمه آن بود بصورت عملی نیز تعلیم می‌گردید و از این لحاظ هم نمونه و سرمشقی بود برای آنچه بعدها در عالم اسلامی بوجود آمد.

و اما اهمیت آن در دوره اسلامی یکی بدان جهت است که مدرسه و بیمارستان جندی‌شاپور تنها مرکز علمی و فرهنگی ایران است که چنانکه گفتیم از ویرانیهای جنگ و مصائب آن در حمله اعراب مصون ماند و توانست در دوره فترت و در تمام مدتی که دستگاه خلافت توجه و اهتمامی به علم و مراکز علمی نداشت به همت استادان و دانشمندان خود همچنان پایدار ماند و هنگامی که خلافت عباسیان در بغداد مستقر گردید و خلفای عباسی در نتیجه تشویق وزرای ایرانی خود به دانش و فرهنگ توجه نمودند در ایجاد مراکز علمی و نقل علوم بزبان عربی و توسعه و پیشرفت آن در جامعه اسلامی کمک شایانی کند، و بدین ترتیب میراث علمی و فرهنگی عظیمی را که قرن‌ها حافظ و نگهبان آن بود به جامعه نو بنیاد اسلامی منتقل سازد.

البته علم طب و نجوم و علوم عقلی در قرن‌های بعد در بین مسلمانان

پیشرفت زیادی نمود و پزشکان و دانشمندان معروفی از بین مسلمانان برخاستند که قرن‌ها مقام استادی آنها در این رشته‌ها محفوظ ماند لیکن این مطلب را پیوسته باید در نظر داشت که مهمترین منابعی که میراث علمی گذشتگان را در این رشته‌ها بمسلمانان انتقال داد کتب و آثار ذی‌قیمتی بود که در نتیجه کار و کوشش پزشکان و دانشمندان از ملتهای مختلف ایرانی و سریانی و هندی در جندی‌شاپور گرد آمده یا بوسیله ایشان ترجمه شده بود^{۱۹} و همچنین نخستین کسانی که اساس این علوم را در جامعه اسلامی گذاشتند و کتابها در رشته‌های مختلف بزبان عربی ترجمه و تألیف نمودند و در تأسیس مراکز علمی و ایجاد بیمارستانها کمک کردند از دانشمندان و وابستگان بدارالعلم جندی‌شاپور بودند.

چنانکه گفتیم نخستین بار که پزشکان جندی‌شاپور در دستگاه خلافت راه یافتند در دوره ابو جعفر منصور خلیفه عباسی بود که چون دچار بیماری گردید برای معالجه خود جورجیس بن بخت‌یشوع رئیس بیمارستان جندی‌شاپور را به بغداد خواست. جورجیس خلیفه را معالجه کرد و خلیفه مدت چهار سال او را در بغداد نگاه داشت و چون بواسطه کسالتی که عارض او شد نتوانست در بغداد بماند به جندی‌شاپور بازگشت و یکی از شاگردان خود بنام ابراهیم را بدستگاه خلافت فرستاد. جورجیس با خود پزشک دیگری را هم از جندی‌شاپور به بغداد آورده بود که قفطی نام او را ابن شهلافا (ابن شهلا) نوشته است. ابن شهلا هم پس از بازگشت جورجیس در بغداد بماند.

هنگامی که جورجیس بدستور منصور به بغداد عزیمت نمود ریاست مدرسه و بیمارستان را به عهده پسرش بخت‌یشوع واگذار کرد. وی این سمت را بعد از مرگ پدرش نیز همچنان بر عهده داشت. در روزگار مهدی خلیفه

وی بخت یشوع را برای معالجهٔ پسرش هادی به بغداد خواند، او بیمار را معالجه کرد و مدتی در دربار خلافت ماند و چون آهنگ بازگشت به جندیشاپور نمود خلیفه او را با اعزاز و احترام به جندیشاپور روانه ساخت. بخت یشوع در جندیشاپور بکار سابق خود پرداخت تا بار دیگر در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری که هارون الرشید بر بستر بیماری افتاد دوباره او را برای معالجه خلیفه به بغداد خواستند و از این پس او را در بغداد نگاه داشتند و وی در آنجا ماندنی شد و در همانجا هم بدرود زندگی گفت. پس از وی پسرش جبرئیل که باید او را جبرئیل دوم نامید در دستگاه خلافت ماند و در آنجا قدر و منزلتی عظیم یافت و مال و ثروتی فراوان اندوخت و یکی از بزرگان عصر خویش گردید. وی در زمان امین و مأمون نیز در دستگاه خلافت بود و در سال ۲۱۳ هجری هنگامی که مأمون عازم جنگ باروم بود جبرئیل سخت بیمار شد و مأمون پسرش بخت یشوع را همراه برد. جبرئیل از این بیماری نرسد و بدرود زندگی گفت و چون مأمون از سفر روم برگشت بخت یشوع را جانشین پدر ساخت.

این بخت یشوع که باید او را بخت یشوع سوم نامید تا زمان خلافت الواثق بالله در بغداد ماند تا وقتی که بسبب خلیفه براوخشمگین شد و تمام دارائی او را مصادره نمود و خود او را به جندیشاپور فرستاد. و چون پس از مدتی خلیفه به علت بیماری خود دوباره او را به بغداد خواست بخت یشوع به بغداد آمد ولی الواثق بالله قبل از وصول او وفات یافته بود و المتوکل او را دوباره به کار سابقش گمارد. ۲۰ خاندان بخت یشوع که شش نسل از آنها نزدیک به دو بیست و پنج سال در بغداد مرکز عالم اسلامی زمام امور پزشکی را در دست داشتند همه از پزشکان جندیشاپور و بیشتر از کسانی بودند که علم طب را در دارالعلم

آنجا فراگرفته بودند و هیچگاه ارتباط آنها با این مرکز علمی و درمانی قطع نشد. آخرین فردی که از این خاندان نامش در تاریخ ذکر شده جبرائیل پسر عبیدالله نواده پنجم جورجیس نخستین پزشک جندیشاپوری است که چنانکه دیدیم در عهد منصور به بغداد آمد. این جبرائیل در دستگاه عضدالدوله دیلمی بود و در روز جمعه هشتم رجب سال سیصد و نود و هفت هجری مطابق سال ۱۰۰۶ میلادی در میافارقین که برای معالجه امیر آنجا ممه‌الدوله رفته بود وفات یافت.^{۲۱}

غیر از این خاندان کسان دیگری هم از جندیشاپوریان در دستگاه خلافت بوده‌اند که به کار پزشکی و درمان بیماران یا ترجمه و تألیف کتاب اشتغال داشته‌اند. از آن جمله یکی عیسی بن چهار بخت است که شاگرد جورجیس بن بخت یسوع بود و در عصر خود شهرتی فراوان داشت و کتابی هم در داروشناسی تألیف کرده بود، و دیگر یوحنا پسر ماسویه و شاگرد همین عیسی بن چهار بخت متوفی در سال ۲۴۳ هجری است که یکی از مترجمان و مؤلفان نامی علم طب است و بدعوت جبرئیل بن بخت یسوع از جندیشاپور به بغداد آمد. و دیگر میخائیل برادر یوحنا است. پزشک دربار معتصم خلیفه عباسی نیز که نام او را سلمویه بن بنان نوشته‌اند یکی از دانش‌آموختگان همین دارالعلم جندیشاپور بود. و چنانکه دیدیم آخرین کسی که به عنوان رئیس بیمارستان جندیشاپور نامش در تاریخ ذکر شده شاپور بن سهل است که یکی از دانشمندان بنام بوده و در اواسط قرن سوم هجری وفات یافته است.^{۲۲} گذشته از اینها که نام بردیم بیشتر دانشمندانی که در این قرنهای نخستین اسلامی بتألیف و ترجمه کتب

۲۱- تاریخ الحکماء، ص ۱۵۲-۱۴۶

۲۲- الفهرست، ص ۴۱۳

علمی بزبان عربی پرداخته‌اند از تربیت شدگان همین مکتب بوده‌اند. با توجه به مطالبی که ذکر شد ملاحظه می‌شود که از آغاز خلافت عباسی و از دورانی که عالم اسلامی به طب و علوم عقلی توجه نمود بیش از دو‌ست سال این علوم و بخصوص دانش پزشکی تحت نفوذ ورهبری دانشگاه و پزشکان جندی‌شاپور بود و این دارالعلم در آن زمان چنان شهرتی داشت که انتساب بدان خود دلیل بر مهارت در پزشکی و موجب فخر و مباهاتی بسیار بود و برای اینکه به اهمیت جندی‌شاپور در آن دوران و اثری که در جهان پزشکی اسلام داشته‌پی ببریم بهتر است به این دو روایت که یکی را قفطی مؤلف تاریخ الحکما و دیگری را جاحظ از رجال همان دوره نقل کرده‌است توجه کنیم.

قفطی در سرگذشت حنین بن اسحاق که یکی از دانشمندان معروف عالم اسلامی است و در ترجمه کتابهای طبی به عربی آثار بسیار زیاد و ارزنده‌ای از خود بجای گذاشته می‌نویسد: «حنین از مردم حیره بود و فضل و دانش را دوست میداشت، وقتی به بغداد آمد به مجلس درس یوحنا پسر ماسویه حاضر می‌شد، و چون در هنگام درس پیوسته راجع به مطالب آن از استاد سؤال می‌کرد و یوحنا این عمل را خوش نداشت روزی که باز حنین به عادت همیشگی راجع به یکی از مسائل از استاد توضیحی خواست یوحنا بر آشفتمت و گفت: «شما مردم حیره را با پزشکی چه کار است شمارا باید تا در کوچه‌ها بگردید و صرافی کنید». قفطی که این حکایت را نقل کرده می‌نویسد: «این رفتار یوحنا بدان سبب بود که این جماعت جندی‌شاپوریها تنها خود را صاحب این علم می‌پنداشتند و غیر از خود و فرزندان خود و هم‌جنسان خود دیگری را شایسته آن نمیدانستند و به خود راه نمیدادند».^{۲۳}

روایت دیگر از جاحظ است که با عبارات طنز آمیز مخصوص به خود وضع جندیشاپوریان و اهمیت و اعتبار آنها و دارالعلم جندیشاپور را در مرکز عالم اسلامی بخوبی مجسم می نماید. جاحظ در کتاب «البخلاء» می نویسد :

«اسدبن جانی مردی پزشک بود، روزگاری کار او از رونق افتاد و بازارش کاسد شد، کسی به او گفت امسال سال بیماری زائی است بیماری در مردم فراوان شده و توهم مردی دانشمندی، هم صبر و حوصله داری و هم اهل خدمت هستی، زبان آور و مردم شناس هم هستی، با این حال علت کسادی بازار تو چیست؛ وی پاسخ داد: نخست آنکه من مسلمانم و مردم از مدتها پیش از آنکه من پزشک شوم، و حتی پیش از آنکه من آفریده شوم معتقد بوده اند که مسلمان هیچوقت پزشک خوبی نمی شود. و دوم آنکه نام من اسد است در صورتیکه میبایستی نام من صلیبا یا مرایل یا یوحنا و یابیرا باشد، و کنیه من هم «ابوالحارث» است در صورتیکه میبایستی ابو عیسی یا ابوزکریا یا ابوابراهیم باشد. من عبائی از کنان سفیدمی پوشم در صورتی که میبایستی عبائی از حریر مشکی پوشم، و زبان من هم عربی است در صورتیکه میبایستی به زبان اهل جندیشاپور حرف میزدم»^{۲۴}.

صفاتى را که جاحظ در این عبارت نقل کرده چه راجع به اسم یا کنیه یا لباس یا زبان همه از خصوصیات پزشکان جندیشاپور است که در این دوره ها غالباً از مسیحیان سریانی بوده اند. جاحظ در این روایت از زبان ابن پزشک عرب می گوید در بغداد هیچ پزشکی مورد توجه مردم نیست مگر اینکه مسیحی باشد و در مدرسه جندیشاپور درس خوانده باشد.

در زمان هارون الرشید و مأمون پسر او بغداد مرکز نهضت ترجمه

۲۴ - کتاب البخلاء، ص ۱۲۱ (چاپ بیروت ۱۹۶۰).

آثار علمی ایرانی و یونانی بزبان عربی گردید. نوشته‌اند از میان عوامل مؤثری که زمینه را برای چنین نهضتی آماده کرده دو عامل مهمتر از همه بوده‌اند یکی دارالعلم جندیشاپور در نزدیکی بغداد و دیگری دانشمندان مرو خراسان که در این دوره بامامون و یابعداز او به بغداد آمده بودند.

غیر از کتابهایی که جندیشاپوریان از زبانهای پهلوی و سریانی و یونانی به عربی ترجمه کردند خود آنها نیز کتابهایی در رشته‌های مختلف پزشکی و داروسازی به زبان عربی تألیف کردند که مدتها مورد مراجعه پزشکان و داروسازان بوده از آن جمله است «کتاب الکناش» تألیف جورجیس بن بختیشوع، و کتاب «قوی الادویة المفردة» تألیف عیسی بن چهاربخت، و کتاب معروف «اقرابادین» تألیف شاپور بن سهل رئیس بیمارستان جندیشاپور که قرن‌ها همچون دائرة المعارف پزشکی و داروسازی از مراجع بسیار مهم علم طب بشمار می‌رفت^{۲۵}.

دیگر از آثار مهم و معروف استادان جندیشاپور دورساله است از یوحنا بن ماسویه که از مهمترین اطباء جندیشاپور بود. وی در اوایل قرن سوم هجری به بغداد رفت و در آنجا بیمارستانی بنا نهاد و مامون او را در سال ۲۱۵ هجری رئیس بیت الحکمه کرد. یوحنا در سال ۲۴۳ در بغداد وفات یافت. این دو رساله از آثار یوحنا بسیار معروف است یکی رساله‌ای است بنام «النوادرالطیبة» که او را بشاگرد خود حنین بن اسحاق اهدا کرده بود، و رواج فراوان یافت و آن را به زبان لاتینی نیز ترجمه کردند ولی به خط آنرا از آثار قدیس یوحنا دمشقی پنداشتند^{۲۶}. و دیگری کتابی بوده بنام «دغل العین» یا اختلال چشم که در زمانهای بعد مورد توجه قرار گرفت و در زمان خلافت القاهر بالله

۲۵- الفهرست، ص ۴۱۳.

۲۶- O'leary، انتقال علوم یونانی ... ترجمه احمد آرام، ص ۲۵۴

۳۲۲ - ۳۲۰ جزء کتابهای گردید که برای امتحان پزشکان به کار می‌رفت. نوشته‌اند کتاب دغل العین قدیمترین کتاب در چشم پزشکی است، نه در یونانی و نه در سریانی کنایی در چنین رشته‌ای شناخته نشده. به یوحنا کتاب دیگری هم بنام «ارشادات فی امتحان اطباء العیون» نسبت داده‌اند که خلاصه‌ای از کتاب اولی است.^{۲۷}

محققان تاریخ علوم معتقدند که در رشته انتقال علوم یونانی به عربی حلقه‌هایی مفقود است که پر کردن جای خالی آنها دشوار است.^{۲۸} بنظر ما این دشواری از اینجا سرچشمه می‌گیرد که محققان تاریخ طب به تحولاتی که در این علوم در مراکز دیگری جز در مراکز مسیحی سریانی یا یونانی حاصل شده چنانکه باید توجه نداشته‌اند و در این زمینه هم هنوز تحقیقات علمی و تاریخی چنانکه باید پیشرفت نکرده است. این مسلم است که علم طب و داروسازی و نجوم و بعضی از معارف دیگر وقتی بدست دانشمندان اسلامی رسید و آنها توانستند آن علوم را بخوبی فراگیرند و در تألیفات مستقلی تقریر و تحریر کنند خیلی از علمی که در مدارس مسیحی نصیبین و حران و اسکندریه یعنی مراکز علوم یونانی تدریس می‌شد پیشرفته‌تر بود، و اگر نمی‌توان این دو مرحله را بدون فرض حلقه‌های مفقود به هم پیوست بدان جهت است که از یک واسطه بزرگ و مؤثر که بین این دو مرحله بوده غفلت شده. این واسطه دارالعلم جندی‌شاپور است که بیش از چهارصد سال یکی از مراکز واقعی علم و محل برخورد و آمیزش افکار و آراء علمی دانشمندان مختلف از شرق و غرب جهان آن روز بوده و در نتیجه همین برخورد و آمیزش بود که بعضی از

۲۷- تاریخ الحکما، ص ۳۹۱-۳۸۰.

۲۸- Oleary، انتقال علوم یونانی ... ص ۲۴۰

رشته‌های علوم و به‌خصوص طب و نجوم در آنجا به تحول و پیشرفتی نائل آمده بود که در مدارس نظیر مدرسه‌های مسیحی آسیای صغیر که ضمیمهٔ دیرها و یامراکز مذهبی تأسیس گردیده و در زیر سیطرهٔ علمای لاهوت قرار داشت آن پیشرفت را نداشته است.

مورخین اسلامی ایران را به‌خصوص در دو علم ستوده‌اند یکی طب و دیگری نجوم و نوشته‌اند که این دورشته را در نزد ایرانیان پایگاهی بلند بوده است. نخستین کتابهایی هم که در این رشته‌ها به عربی ترجمه شد و بوسیله آنها این علوم بزبان عربی وارد گردید از زبان پهلوی بود. علت این شهرت تحول و پیشرفتی بوده که در دارالعلم جندی‌شاپور در این علوم حاصل گردیده بود زیرا این نیز مسلم است که در جندی‌شاپور گذشته از مدرسه و بیمارستان محلی هم برای تعلیم نجوم و رصدخانه‌ای هم وجود داشته و تا قرنهای نخستین اسلامی هم هنوز در آنجا کارهای علمی نجومی انجام می‌گرفته است.^{۲۹} همین محققان معتقدند که «بدون شك نخستین ریاضی‌دانان اسلامی همچون خوارزمی چیزهایی میدانستند که یونانیان قدیم از آن آگاه نبودند». نه تنها در ریاضی بلکه نخستین پزشکان اسلامی هم چیزهایی میدانستند که یونانیان قدیم از آن آگاه نبودند و این بدان علت است که نخستین دانشمندان اسلامی در علوم یونانی وارث بلافضل یونان نبودند بلکه وارث دارالعلم جندی‌شاپور بودند که در آنجا علوم یونانی هم در دست دانشمندان ایرانی و غیر ایرانی مراحل تکامل را پیموده بود. و حتی بعضی از کتابهایی که پزشکان جندی‌شاپور تألیف کرده بودند در علم یونانی سابقه نداشته مانند کتاب دغل العین یعنی اختلال چشم تألیف یوحنا بن ماسویه طبیب معروف جندی‌شاپور که چنانکه گفتیم

۲۹- ابن یونس المصری در مقدمهٔ «الزیج الحاکمی» می‌نویسد: «ولا اعلم بین رصد بطليموس وبين رصد اصحاب الممتحن رصد الارصد احمد بن محمد الناوندي الحاسب بمدینة جندی‌شاپور فی ایام (یحیی البرمکی؟)»

قدیمترین کتاب در چشم پزشکی بوده است. و از نام بسیاری از گیاهان داروئی که از فارسی در زبان عربی وارد شده بخوبی پیداست که کتابهایی که در فن داروسازی به عربی ترجمه شده و در این زبان اثر گذاشته از زبان فارسی (پهلوی) و همان کتابهایی بوده که در جندی شاپور تدریس می شده است. و از بعضی داروهای قدیم که در ترکیب نام لاتینی آنها اثری از نام برزویه یافته اند یا بعضی از معجونها که به «الخوزی» نسبت داده شده معلوم می شود که داروهای که در جندی شاپور و بوسیله پزشکان آنجا ساخته می شده قرنها مورد استعمال بوده و بعضی از آنها بنام برخی از پزشکان آنجا معروف بوده اند.

بنابر این هر قدر دامنه تحقیقات درباره جندی شاپور و جندی شاپوریان بیشتر رود و درباره این دارالعلم و دانشمندان آنجا اطلاعات بیشتری کسب گردد بهتر می توان به آن حلقه های مفقود دست یافت و یکی از بهترین وسائلی که در این زمینه باید مورد استفاده قرار گیرد مؤلفات و آثار علمی و به خصوص کتابهای پزشکی و دارو پزشکی است که در قرنهای نخستین اسلامی بزبان عربی ترجمه و یا بوسیله پزشکان جندی شاپوری در بغداد یا جندی شاپور تألیف شده و آثار یا اخباری از آنها باقی است. و از جمله این وسائل نخستین مؤسساتی است از این نوع که در بغداد تأسیس یافت مانند بیمارستان رشید و بیمارستان معتضدی زیرا آن مؤسسات بوسیله همان جندی شاپوریان و از روی گرده همان دارالعلم جندی شاپور تأسیس شده بودند، و همان نظام و روشی که در آنجا حکمفرما بود در همین جاها هم مورد عمل قرار داشت، و به همین جهت است که این مؤسسات درمانی در اسلام و در زبان عربی هم به همان نام فارسی (بیمارستان) خوانده شدند. پیش از این گفتیم هنگامیکه هارون الرشید خلیفه عباسی خواست تا در بغداد بیمارستانی بنیاد گذارد این کار را از جبرائیل بن بختیشوع پزشک

جندی‌شاپوری خود خواست و جبرائیل هم رئیس بیمارستان جندی‌شاپور که نامش را «دهشتک» نوشته‌اند به بغداد خواست تا این مهم را به عهده او گذارد. هر چند دهشتک به شرحی که گذشت خود از قبول این تکلیف عذر خواست ولی پذیرفت که یکی از شاگردان خود را که از عهده این کار بر آید برای این منظور به بغداد بفرستد. اکنون باید بیفزائیم که دهشتک پس از بازگشت به جندی‌شاپور «ماسویه» را که یکی از کارکنان بیمارستان بود نزد جبرائیل فرستاد و او زیر نظر خود جبرائیل به تأسیس بیمارستانی پرداخت که به بیمارستان رشید معروف گردید و نخستین بیمارستانی است که در اسلام بوجود آمد. این ماسویه پدر همان پزشک و دانشمند معروف قرن دوم و سوم هجری یعنی یوحنا است که نام بعضی از آثار پزشکی او گذشت و او هم از تربیت یافتگان جندی‌شاپور بود.

بیمارستان رشید که بدینسان پایه‌گذاری شد و زیر سرپرستی پزشکان جندی‌شاپور اداره می‌شد نمونه و گرده‌ای از بیمارستان جندی‌شاپور و تا مدت‌ها از نظر آنچه ما امروز هیأت فنی و تعلیماتی می‌خوانیم تابع آن بیمارستان بود؛ زیرا اداره‌کنندگان و پزشکان آنجا از جندی‌شاپور بودند و مسلماً کتابهایی هم که در آنجا تدریس می‌شده و مورد استفاده اطباء و دارو-سازان آنجا بوده عموماً کتابهایی بوده که در جندی‌شاپور تدریس می‌شده و یا آنکه بوسیله جندی‌شاپوریان به عربی ترجمه و یا تألیف می‌شده و اگر در نظر بگیریم که بیمارستان رشید و بیمارستان معتضدی که پس از وی و به همان رویه در بغداد تأسیس گردید نمونه‌هایی بودند که بعدها سرمشق مؤسساتی از این قبیل در عوالم اسلام گردیدند این مطلب روشن‌تر می‌گردد که چگونه سنت‌های علمی و اداری بیمارستان جندی‌شاپور در عوالم اسلامی همچنان ادامه یافت و روش تعلیم آنجا که از آن جمله تلفیق دروس نظری و عملی بود در مراکز طبی و درمانی اسلام رواج یافت.

محققان نوشته‌اند که طب اسلامی مبتنی بر دو اساس است یکی دارالعلم جندی‌شاپور و دیگری کتب جالینوس. در اینجا نباید از نظر دور داشت که اکثر کتب طبی جالینوس را هم یکی از همین جندی‌شاپوریان به عربی ترجمه کرد و در دسترس علمای اسلام گذاشت و او حنین بن اسحاق شاگرد یوحنا ابن ماسویه بود. و در هر حال از هر سو که بتاریخ علوم عقلی و پزشکی در قرن‌های نخستین اسلامی بنگریم اثر جندی‌شاپور را در آن خواهیم یافت و به همین جهت است که بنظر ما بحث و تحقیق درباره آثار و مؤلفات علمی این عصر یکی از وسائل مهم تحقیق درباره وضع علمی ایران در دوره ساسانی و کیفیت تعلیم و روش درمانی و سیر علوم پزشکی در بیمارستان جندی‌شاپور است.*

محمد عربی

* - این مقاله نخستین بار به زبان انگلیسی در

Journal of the Regional Cultural Institute Vol 2, No 3, P. 152. Summer 1969.

به چاپ رسیده. عنوان این مقاله در آنجا چنین است:

The University of Jundishahpur in the first Centuries of the Islamic Period and its Role in the Transmission of the Intellectual Sciences and medicine to the Arab World and Islam.

* این توضیح هم باید در اینجا اضافه شود که قسمتی از این مقاله بر اساس فصل هشتم از کتاب «فرهنگ ایرانی» است و قسمت دیگر آن مکملی است برای آن فصل. برای اطلاع بیشتر درباره این مدرسه و بیمارستان می‌توان به آن کتاب مراجعه نمود. عنوان کامل آن کتاب و این فصل چنین است «فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در تمدن اسلام و عرب» محمد محمدی - تهران ۱۳۲۳ - گفتار هشتم جندی‌شاپور،

ص ۲۰۸-۲۲۹